

بازاندیشی رابطه تاریخی تحولات سیاسی با تحولات اقتصادی در ایران (۱۳۹۷-۱۳۷۰)

محمد سمیعی*

چکیده

مطالعه تاریخ معاصر ایران از زمان نهضت تنباکو تا امروز نشان می‌دهد که همه تحولات بزرگ اقتصادی در کشور، تحولات مهم سیاسی را در پی داشته‌اند. در این پژوهش، رابطه یک‌سویه میان اقتصاد و سیاست، به روش استقرایی، در همه ده مورد تحول مهم اقتصادی در این بازه زمانی، بررسی شده‌اند و برای برقراری ارتباط نظری میان تحولات اقتصادی و سیاسی، از نظریه محرومیت نسبی استفاده می‌شود. هم‌اکنون در سال ۱۳۹۸، کشور بر اثر تحریم‌های یکجانبه آمریکا، یک بحران اقتصادی بزرگ را تجربه می‌کند و این

* (نویسنده مسئول) دانشیار علوم سیاسی، گروه مطالعات ایران، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران (m.samiei@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۸/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۱۷

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۸، صص ۸۶-۵۹

بحران اقتصادی، ناگزیر تحولات سیاسی را در پی خواهد داشت. هدف از انجام این پژوهش این است که با مطالعه موارد تاریخی، بتوانیم بهترین راه مدیریت تحولات سیاسی پیش رو را بیابیم. در پایان، نتیجه‌گیری می‌شود که بهترین راه برون‌رفت از بحران‌های سیاسی، استفاده از ابزار دموکراتیک است. همین راه‌حل بود که کشور را پس از بحران اقتصادی سال ۱۳۹۱ نجات داد و ظرفیت ایجاد خشونت را پس از پدیدار شدن محرومیت نسبی در آن سال، با یک رقابت انتخاباتی پرشور که می‌توانست نوع نگاه سیاسی کشور را به‌گونه‌ای اساسی تغییر دهد، مهار کرد.

واژگان کلیدی: تحولات اقتصادی، تحولات سیاسی، اقتصاد و سیاست، تاریخ معاصر ایران، ایران

مقدمه

رابطه نزدیک سیاست با اقتصاد از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. در این زمینه، برخی مانند مارکس، راه افراط را پیش گرفته و سیاست را تنها رهنمای برای وضعیت اقتصادی و تحول ابزار تولید انگاشته‌اند و برخی دیگر نیز در کنار اقتصاد به عوامل دیگری توجه داشته‌اند، ولی شاید نتوان اندیشمندی را یافت که عامل اقتصاد را در تحولات سیاسی اصلاً دخیل ندانسته باشد. اما اینکه دقیقاً رابطه میان تحولات سیاسی با تحولات اقتصادی چگونه است و اینکه آیا می‌توان پس از وقوع تحولات اقتصادی، منتظر تحولات سیاسی بود، و همبستگی میان اقتصاد و سیاست تا چه اندازه به تحلیل‌گران توان پیش‌بینی می‌دهد تا بتوانند پس از رخداد تحولات اقتصادی، منتظر تحولات سیاسی باشند، مسائلی هستند که کمتر به آن پرداخته شده است.

این روزها، پس از اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی یکجانبه از سوی امریکا، اوضاع نابسامان اقتصادی در ایران بر همه تأثیرگذار بوده است. دولت‌مردان در پی بازگرداندن ثبات به وضع اقتصادی و قیمت ارز و مهار تورم، قوه قضائیه و دیوان محاسبات در پی یافتن و محاکمه متهمان به اخلال در اقتصاد و عاملان فساد، کارشناسان و صاحب‌نظران علم اقتصاد در تکاپوی پیدا کردن راهی برای برون‌رفت از بحران، تولیدکنندگان در پی تراز کردن قیمت‌های بالای مواد اولیه و قیمت‌های اجناس تولیدی، و در نهایت خیل مصرف‌کنندگان، گیج و مبهوت در پی یافتن فرمولی جادویی برای رساندن دخل به خرج و تأمین مخارج خانوار، دست‌وپا می‌زنند. در واقع، جامعه ایران با یک بحران تمام‌عیار اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کند، اما نکته اینجاست که در چنین شرایطی، همگان سر در مسائل اقتصادی فروبرده‌اند و کسی به این مسئله توجه ندارد که با در نظر گرفتن رابطه تنگاتنگ اقتصاد و سیاست، این بحران بزرگ اقتصادی، می‌تواند پیامدهای مهم سیاسی با

همان ابعاد یا شاید با ابعاد بزرگ‌تر داشته باشد و حتی شاید آن پیامدهای سیاسی، تهدید بزرگ‌تری از خود بحران اقتصادی برای کشور به‌شمار آید.

اگر قدری در تاریخ معاصر ایران کاوش کنیم، درمی‌یابیم که تحولات بزرگ اقتصادی، همواره پیامدهای سیاسی داشته‌اند و هرچه تحول اقتصادی بزرگ‌تر بوده، عرض و طول پیامد سیاسی آن نیز گسترده‌تر بوده است. این رابطه نزدیک سیاست با اقتصاد را می‌توان در گستره زمانی بیش از یک سده از تاریخ معاصر، یعنی از نهضت تنباکو در سال ۱۲۷۰ شمسی تا امروز، به‌گونه‌ای استقرایی نشان داد. گفتنی است، تحولات اقتصادی، نه‌تنها شامل بحران‌های فراگیر اقتصادی‌ای می‌شود که کشور را احاطه می‌کرده و جامعه را در تنگنا قرار می‌داده‌اند، بلکه شامل رونق نامتعارف و رشد ناموزون شاخص‌های اقتصادی نیز می‌شود. پیامدهای سیاسی موردبحث نیز از انقلاب و کودتا گرفته تا پیامدهایی را که در قالب ناآرامی‌های گسترده ظهور کرده و توسط دولت مهار شده‌اند، دربر می‌گیرد.

در این مقاله، ابتدا به ابعاد نظری رابطه سیاست و اقتصاد می‌پردازیم. سپس، با یک استقرای تاریخی، نشان می‌دهیم که چگونه در تاریخ معاصر ایران، سیاست، رابطه تنگاتنگی با تحولات اقتصادی داشته و هرگاه یک تحول اقتصادی بزرگ شکل گرفته، یک پیامد سیاسی نیز داشته است. در ادامه، به بررسی نوع واکنش دولت‌ها در مقابل پیامدهای سیاسی که گاهی شکل بحران به خود گرفته‌اند. می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که دولت‌ها گاهی با درایت سیاسی و گاهی با توسل به ابزار دموکراتیک، توانسته‌اند از پس بحران برآیند و گاهی به‌سبب ناکارآمدی یا کندی در نشان دادن واکنش لازم و نیز به‌دلیل فضای بسته سیاسی و امتناع از پذیرش اصلاحات، بحران از کنترل خارج شده و ساختار سیاسی را به‌طور کامل زیرورو کرده است. درنهایت، نتیجه می‌گیریم که بحران اقتصادی بزرگ کنونی نیز استثنایی بر قاعده نیست و این بحران هم می‌تواند پیامدهای جدی سیاسی داشته باشد و توصیه می‌کنیم که چه واکنشی برای مهار این پیامدها مناسب است.

۱. چارچوب نظری

اکنون بیش از نیم قرن است که از نظریه محرومیت نسبی برای فهم و توضیح

پدیده‌های اجتماعی در روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، و علوم سیاسی استفاده می‌شود. در دهه ۱۹۶۰ که جنبش‌های مهمی، از جمله جنبش سیاهپوستان و موج دوم فمینیسم، در امریکا اتفاق افتاد، این نظریه به‌گونه‌ای فعال وارد عرصه تحلیل‌ها و پژوهش‌های علمی شد (واکر و اسمیت^۱، ۲۰۰۲). مشهورترین اندیشمندی که این نظریه را در علوم سیاسی به‌کار گرفت و از آن برای درک شورش و انقلاب‌های سیاسی استفاده کرد، تد رابرت گر بود. او که به ریشه‌یابی شورش‌های اجتماعی علاقه‌مند بود، در پایان‌نامه دکترای خویش با عنوان «جنس خشونت: یک تئوری چندمتغیره برای نزاع داخلی» - که در سال ۱۹۶۵ از آن دفاع کرد - به این مسئله پرداخت و سپس در سال ۱۹۷۰، در کتابی با عنوان «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»، ابعاد سیاسی نظریه محرومیت نسبی را پی‌ریزی کرد (گر^۲، ۱۹۷۰). این کتاب با همین عنوان به فارسی نیز ترجمه شده است (گر، ۱۳۹۶). نظریه گر نمی‌توانست به‌تنهایی شورش‌ها و انقلاب‌ها را توضیح دهد، زیرا محرومیت، برای تبدیل شدن به یک شورش یا انقلاب، به بسیج منابع انسانی و مادی نیاز داشت و آشکار است که هر محرومیتی، بدون توانایی بسیج منابع، الزاماً به جنبش و انقلاب تبدیل نمی‌شود. به‌عبارت روشن‌تر، وجود محرومیت، شرط لازم، ولی نه شرط کافی، برای شورش و انقلاب است؛ بنابراین، از دهه ۱۹۸۰، بیشتر نظریه‌های انقلاب، متوجه توان بسیج منابع شدند (پیپلز^۳، ۲۰۱۹). البته این نکته هرگز به‌معنای به‌سر آمدن عمر نظریه محرومیت نسبی نبوده است. این نظریه هنوز به‌گونه‌ای گسترده در علوم سیاسی به‌کار می‌رود و از آن نه‌تنها برای زمینه‌سازی جنبش‌ها و انقلاب‌ها، بلکه برای درک و توضیح طیف گسترده‌ای از تحولات سیاسی استفاده می‌شود. امروزه نظریه محرومیت نسبی، به‌عنوان نظریه توضیح‌دهنده منطقی رأی دادن در انتخابات (برگون^۴، ۲۰۱۸؛ اوربانسکا و گویمند^۵، ۲۰۱۸)، عوام‌گرایی فزاینده در امریکا و اروپا

1. Walker and Smith
2. Gurr
3. Peoples
4. Burgoon
5. Urbanska and Guimond

(مود و کالتواسر^۱، ۲۰۱۸)، میزان مشارکت حزبی و سیاسی، و نیز فعالیت‌های داوطلبانه سیاسی و اجتماعی (گراسو و دیگران^۲، ۲۰۱۹)، به کار گرفته می‌شود.

نکته‌ای که در استفاده از این نظریه باید مدنظر قرار داد، این است که محرومیت نسبی، یک پدیده ذهنی^۳ و نه عینی^۴ است؛ یعنی در این نظریه، چیزی که مهم است و باید سنجیده شود، درک ذهنی انسان‌ها از شرایطی است که آن را به عنوان محرومیت تفسیر می‌کنند و نه خود محرومیت عینی. همچنین، در این نظریه، انسان‌ها باید خود را مستحق چیزهایی بدانند که از آن محروم شده‌اند و باید به این استحقاق^۵ باور داشته باشند و نیز باید در نتیجه محروم شدن، نوعی احساس منفی، مانند نارضایتی و خشم به آنان دست دهد. همه این موارد، ذهنی هستند و برای تحلیل آن نمی‌توان تنها به شاخص‌های واقعی و ساختاری بسنده کرد؛ اگرچه پژوهشگران، گاهی در این دام گرفتار شده و در توجیه محرومیت نسبی به بررسی شاخص‌های اقتصادی عینی بسنده می‌کنند و از بعد ذهنی و روانی این نظریه غافل می‌شوند (سام دلیری، ۱۳۸۲)؛ بنابراین، برای سنجش محرومیت نسبی باید دید که انسان‌ها وضع موجود خود را چگونه تفسیر می‌کنند و وضع مطلوبی که از نظر خودشان استحقاق آن را دارند، چیست و سپس، میزان فاصله این دو وضع را با هم سنجید. به بیان دیگر، ممکن است در اوضاع اقتصادی برابر، گروهی خود را محروم بدانند و گروه دیگری در همان اوضاع، خود را محروم ندانند که در چنین شرایطی باید توجه داشت که این نظریه، تنها برای گروه نخست کاربرد دارد.

در پژوهش‌های مربوط به جامعه امروز، سنجیدن میزان محرومیت، آن‌گونه که در ذهن انسان‌ها نقش می‌بندد، با استفاده از پژوهش‌های میدانی امکان‌پذیر است. نظرسنجی‌های متنوعی در کشورهای مختلف دنیا در دسترس است که از راه‌های گوناگون، میزان رضایت‌مندی و میزان احساس محرومیت را در میان گروه‌های

-
1. Mudde and Kaltwasser
 2. Grasso
 3. Subjective
 4. Objective
 5. Entitlement

اجتماعی رصد می‌کنند و با تحلیل یافته‌های آن‌ها می‌توان رفتار سیاسی جامعه را بررسی کرد، اما چنین امکانی در مورد مطالعات تاریخی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم میزان محرومیت نسبی جامعه را در انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، و حتی در انقلاب اسلامی، با ابزار نظرسنجی به‌دست آوریم. نخستین راهی که در این موارد به ذهن می‌رسد، تکیه بر روایت‌های تاریخی، مقاله‌های منتشرشده در نشریه‌های آن زمان، سخنرانی‌های دردسترس، و تحلیل کنش‌ها و شعارهای مردم است. همه این راه‌ها می‌تواند مفید باشد و برای درک ذهنیت افرادی که در آن صحنه‌های سیاسی حضور داشته‌اند، باید از تمام این موارد بهره گرفت.

اینجا باید افزود که نمی‌توان میان عینیت و ذهنیت، تفکیک کلی قائل شد. ناگفته پیداست که همه انسان‌ها در موارد جنگ و قحطی و شرایط دشوار اقتصادی، احساس محرومیت می‌کنند. آنان به‌سادگی، وضعیت امروز را با دیروزشان مقایسه می‌کنند و متوجه می‌شوند که در محرومیت قرار گرفته‌اند. روشن است که پس از جنگ جهانی اول که همراه با اشغال ایران توسط نیروهای روسی و انگلیسی، قحطی، بیماری، و نابسامانی سیاسی بود و هزاران نفر از گرسنگی تلف می‌شدند، مردم ایران احساس محرومیت می‌کردند. برای درک محرومیت مردم پس از جنگ جهانی دوم — که نان کمیاب شده بود و ایرانیان، برای دریافت نان نامرغوب صف می‌کشیدند و با شعار «نان می‌خواهیم!» به خیابان می‌آمدند — نیز نیازی به انجام نظرسنجی نیست.

در چنین مواردی می‌توان با استفاده از منطق موقعیت^۱ پوپر، شرایط عینی یک موقعیت تاریخی را شبیه‌سازی کرد و سپس با استفاده از اصل عقلانیت^۲، تحلیل ذهنی کنشگران را از آن شرایط حدس زد و این حدس را با استفاده از اسناد و مدارک تاریخی به محک آزمون سپرد (پایا، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵). اصولاً نباید تحلیل‌های کلان سیاسی را تنها بر ابزار محدودی مانند نظرسنجی متوقف دانست. این ابزار در بسیاری از موارد، فاقد دقت مطلوب است و معمولاً با عددی کردن حالت‌های ذهنی، برخی از زوایای واقعیت را نادیده می‌گیرد و نیز پیش‌بینی تحولات سیاسی را در میان‌مدت و بلندمدت، ناممکن می‌کند.

1. Situational Logic

2. Principle of Rationality

برخی پژوهشگران تلاش کرده‌اند با استفاده از مفهوم «فرض غیرواقعی»^۱ پلی بین جنبه ذهنی و عینی محرومیت نسبی ایجاد کنند. مقصود این است که هنگامی که انسان‌ها در یک محرومیت عینی قرار می‌گیرند که توسط شخص دیگری ایجاد شده و در شرایطی که آن شخص مسئول ایجاد آن بوده، قرار گرفته‌اند، با خود می‌گویند، اگر آن شخص به گونه‌ای دیگر عمل می‌کرد، آنان دچار آن محرومیت نمی‌شدند. به بیان روشن‌تر، هنگامی که مردم احساس کنند که واقعیتی که برای آنان اتفاق افتاده و به محرومیت آنان انجامیده است، می‌توانست به گونه‌ای دیگر رقم بخورد، آنان از نظر ذهنی در مورد محرومیت خود، آگاهی و در مورد عامل ایجاد آن محرومیت، احساس خشم پیدا می‌کنند (اولسون^۲، ۲۰۰۲)؛ به‌ویژه در امور سیاسی و در جوامع استبدادی این ویژگی مشهود است و می‌تواند پلی میان عینیت و ذهنیت مردمی باشد که به پیامدهای تصمیم‌گیری نادرست یک حاکم مستبد مبتلا می‌شوند.

اما در نظریه محرومیت نسبی، مقصود، محرومیت از چه چیزی است. مارکس بر این نظر است که برای فهم تحولات سیاسی باید بر محرومیت اقتصادی تمرکز کرد، درحالی‌که آرنت، بر محرومیت از آزادی، تمرکز می‌کند. البته امروزه تمرکز بر یکی از انواع محرومیت‌ها کمتر است و پژوهشگران معمولاً ترجیح می‌دهند که انواع محرومیت‌ها را در نظر بگیرند (گر، ۱۹۷۰: ۶۸). اگرچه بررسی انواع محرومیت‌ها مطلوب است، ولی در ابعاد محدود پژوهش حاضر امکان‌پذیر نیست، زیرا در این مقاله، تنها در پی سنجش رابطه تحولات اقتصادی و سیاسی هستیم و فقط به بررسی محرومیت نسبی اقتصادی بسنده خواهیم کرد.

اما چرا به محرومیت نسبی اقتصادی روی آورده‌ایم و محرومیت مطلق اقتصادی را مدنظر قرار نداده‌ایم؟ چنان‌که مشاهده خواهید کرد، تحولات اقتصادی در دو مورد از یازده موردی که بررسی می‌کنیم، از نوع رونق چشمگیر اقتصادی است که در اثر گران شدن مقطعی قیمت نفت و افزایش درآمد دولت ایجاد شده است. در آن شرایط، اگرچه درآمد سرانه ایرانیان افزایش یافته بود و محرومیت مطلق اقتصادی وجود نداشت، به سبب رانتی بودن اقتصاد ایران و توزیع ناعادلانه

1. Counterfactual
2. Olson

درآمد نفتی در میان شهروندان، قاطبه مردم، خود را در مقایسه با کسانی که به حاکمیت نزدیک تر بودند و از وضعیت پیش آمده، استفاده های کلان و سرشاری کرده بودند، محروم ارزیابی می کردند. به عبارت روشن تر، در موارد رونق اقتصادی، اقشار مختلف مردم، خود را نه در مقایسه با دیروزشان، بلکه نسبت به اقشاری که درآمد نجومی رانتهی به دست می آوردند - محروم ارزیابی می کردند و این احساس محرومیت نسبی به نیروی محرکه تحول سیاسی تبدیل می شد.

در این مقاله، به صورت استقرایی، به بررسی موارد ایجاد «محرومیت نسبی اقتصادی» در میان ایرانیان در گستره زمانی ۱۲۷۰ شمسی - که نهضت تنباکو اتفاق افتاد - تا زمان حاضر می پردازیم. سپس، بررسی می کنیم که این محرومیت های نسبی، چه تحولات سیاسی ای را در پی داشته اند. مقصود از تحولات سیاسی در این مقاله، تحولات اساسی در ساختار قدرت سیاسی (مانند انقلاب و کودتا)، اتخاذ تصمیم های سیاسی بزرگ (مانند لغو امتیاز انحصاری تنباکو و شروع یا پایان دادن به جنگ)، تحولات مهم سرزمینی (مانند تجزیه کشور)، تغییر سیاست های کلان (مانند گرایش به ایدئولوژی کمونیسم)، یا تغییر اساسی در سیاست خارجی (مثل تعامل با قدرت های جهانی در مسئله هسته ای) است و به طور کلی هرگونه تحول بنیادین در متغیرهای مهم سیاسی را دربر می گیرد.

در مورد روش استقرای تاریخی لازم است اضافه کنیم که به لحاظ فلسفی، استقرا نمی تواند وقوع رخداد های مشابه را در آینده اثبات کند؛ به این معنا که تنها تکرر یک پدیده در گذشته، هرگز نمی تواند به صورت قطعی اثبات کند که همان پدیده در آینده نیز اتفاق خواهد افتاد (پوپر، ۱۹۵۳)، ولی هنگامی که یک فرضیه مانند رابطه تحولات بزرگ اقتصادی و سیاسی در ایران مطرح می شود، باید آن را در معرض آزمون تاریخی قرار داد و هنگامی که تمام آزمون ها آن فرضیه را تأیید کردند، می توان به صورت ظنی^۱ آن فرضیه را پذیرفت. البته این فرضیه به صورت قطعی اثبات نمی شود و همواره احتمال دارد که با یک آزمون منفی، ابطال شود، ولی تا هنگامی که ابطال نشده، معتبر و قابل استفاده است.

گفتنی است که این مقاله به‌هیچ‌روی دخالت متغیرهای بین‌المللی و نیز متغیرهای داخلی غیراقتصادی را در تحولات سیاسی نادیده نخواهد گرفت، و کاملاً برعکس، نشان می‌دهد که چگونه بازیگران سیاسی توانسته‌اند با استفاده از متغیرهای دیگر، در جهت دادن به تحولات سیاسی تأثیرگذار باشند. به بیان روشن‌تر، محرومیت نسبی اقتصادی، با ایجاد نارضایتی‌های فراگیر، تنها بستری را ایجاد می‌کند که نیروهای تأثیرگذار (اعم از داخلی و خارجی)، و نیز ایدئولوژی‌های سیاسی می‌توانند با بهره‌برداری از آن، نیروهای خود را در راستای رسیدن به اهدافشان بسیج کنند؛ بنابراین، اگرچه تمرکز اصلی این مقاله بر محرومیت نسبی اقتصادی به‌عنوان سرآغاز ایجاد تحولات سیاسی است، هرگز تأثیر متغیرهای دیگر خارجی و داخلی را بر شکل‌گیری تحولات نفی نمی‌کنیم و نادیده نمی‌انگاریم.

۲. استقرای تاریخی

ناصرالدین‌شاه در سومین و آخرین سفر خود به اروپا، امتیاز انحصاری فروش و صادرات تنباکو را برای مدت ۵۰ سال در اختیار یک فرد انگلیسی به نام تالبوت قرار داد و در ازای آن، ۲۵۰۰۰ پوند به‌صورت پیش‌پرداخت، اجاره سالانه ۱۵۰۰۰ پوند، به‌علاوه ۲۵ درصد از سود به‌دست‌آمده را دریافت می‌کرد. تالبوت این امتیاز را به شرکت دیگری واگذار کرد و متعاقباً برای بهره‌برداری از این امتیاز، کمپانی انگلیسی رژی تأسیس شد. این قرارداد به زیان زمین‌داران، زارعان، تاجران، و کاسبان ایرانی بود که به کشت، توزیع، و صادرات تنباکو اشتغال داشتند، زیرا امتیاز اعطاشده به کمپانی انگلیسی انحصاری بود و در نتیجه آنان مجبور بودند نرخ تعیین‌شده توسط کمپانی را معیار کسب‌وکار خود قرار دهند. تعداد ایرانیانی که از زارع و تاجر و کاسب به‌طور مستقیم از این امتیاز انحصاری زیان می‌دیدند، حدود ۲۰۰ هزار نفر برآورد شده است (آدمیت، ۲۵۳۵: ۳۶). البته عموم مردم که مصرف‌کننده بودند نیز، با توجه به نبود رقابت در تولید و توزیع توتون و تنباکو، متضرر می‌شدند. این یک محرومیت نسبی گسترده بود که سبب برانگیخته شدن خشم ایرانیان در برابر یک نظام سیاسی مستبد و یک کمپانی اجنبی سودجو شکل گرفته بود و نخستین شورش محلی و محدود برآمده از آن در شهریور ۱۲۷۰ شمسی در شهر تبریز اتفاق افتاد.

زارعان و تاجرانی که با اعطای این امتیاز، زیان کرده بودند، دست به دامان روحانیت شدند و در همان سال، فتوای مشهور میرزای شیرازی، مرجع تقلید بزرگ شیعه ساکن سامرا، مبنی بر تحریم استعمال دخانیات، صادر شد و یک مقاومت منفی گسترده را در کشور شکل داد. کمپانی که زیان دیده بود، به شاه شکایت برد و شاه تلاش کرد که روحانیان را تحت فشار قرار دهد، ولی با مقاومت آنان روبه‌رو شد. در روز دوشنبه، ۱۴ دی‌ماه، کار بالا گرفت و مردم تهران پس از بستن مغازه‌ها به ارگ حکومتی حمله کردند، دستور تیراندازی به طرف مردم صادر شد، سربازان اطاعت نکردند، ولی بالاخره فوج مخصوص سربازان به صحنه آمد و به طرف مردم تیراندازی کرده و جمعی را به خاک افکند که تعداد کشتگان بین ۲۰ تا ۳۰ نفر برآورد شده است. در پی یک محرومیت نسبی و با تکیه بر توان بسیج روحانیت، یک مبارزه منفی به یک شورش توده‌ای فراگیر تبدیل شد. اوضاع از کنترل خارج شده بود و خطر جدی حکومت را تهدید می‌کرد که شاه دستور لغو امتیاز را صادر کرد. این مقاومت سیاسی گسترده در مقابل شاه، که در بستر یک تحول اقتصادی صنفی شکل گرفته بود و با رهبری روحانیت و پیروی گسترده مردم و البته با استفاده بهینه از فناوری تازه تأسیس تلگراف و درنهایت با شورش گسترده توده‌ها تکمیل شد، تا آن روز، بی‌نظیر بود و سرآغاز حرکت‌های سیاسی‌ای شد که ۱۵ سال بعد به انقلاب مشروطه انجامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۷۶۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۴؛ عباس میرزا ملک‌آرا، ۱۳۶۱: ۱۸۶).

دومین پیوند میان تحولات اقتصادی و سیاسی را باید در انقلاب مشروطه جست‌وجو کرد. در بهار ۱۲۸۴ شمسی، اوضاع اقتصادی کشور نابسامان شد و قیمت گندم حدود ۹۰ درصد و قیمت قند و شکر بیش از ۳۰ درصد افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۰۴). عواملی مانند شیوع وبا، پدیدآمدن بحران در روسیه (مهم‌ترین شریک تجاری ایران) در پی شکست از ژاپن، و سپس وقوع انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، برای پدیدار شدن این وضع اقتصادی ذکر شده است، اما شاید مهم‌ترین عامل، اوضاع خراب مالیه ایران در پی دریافت وام‌های فراوان خارجی بود. سرآغاز انحطاط مالی حکومت قاجار، به نخستین وام بلندمدتی مربوط می‌شود که ایران به دولت‌های خارجی مدیون شد و آن در پی لغو امتیاز تنباکو بود. پس از آنکه ناصرالدین‌شاه مجبور به لغو آن امتیاز شد، کمپانی رژی جز به دریافت نقدی

گرامت راضی نمی‌شد و از این رو، دولت ایران مجبور شد مبلغ ۵۰۰ هزار لیره انگلیسی را در بازهٔ چهل ساله از بانک شاهنشاهی (که امتیاز آن متعلق به انگلستان بود) وام بگیرد و درآمد گمرک بنادر خلیج فارس، بوشهر، بندرعباس، لنگه، و شهر شیراز را به عنوان وثیقه در اختیار آن بانک قرار دهد (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۵۳). روند استقراض‌ها در زمان مظفّرالدین‌شاه ادامه یافت. در سال ۱۲۷۸، ایران ۲۲ میلیون و ۵۰۰ هزار روبل از روسیه وام گرفت و در مقابل آن، افزون‌بر گرو گذاشتن عایدات کل گمرکات (به‌غیر از آن‌ها که برای قرارداد رژی در گرو بانک شاهنشاهی بود)، متعهد شد که تا ده سال دیگر (تا هنگامی که وام خود را به‌طور کامل به روسیه نپرداخته است) از کشور دیگری وام نگیرد (همان: ۳۰۸). این وام کلان، پس از چند ماه هزینه شد و دوباره ایران در پرتگاه ورشکستگی قرار گرفت و در سال ۱۲۸۰ برای تأمین مخارج سفر شاه به اروپا دوباره با شرایط بسیار سنگینی مبلغ ۱۰ میلیون روبل وام از روسیه ستاند (همان، ۳۴۴). در همان سال، قراردادی در مورد کشف ذخایر و استخراج نفت با ویلیام درسی انگلیسی برای مدت ۶۰ سال امضا شد و در مقابل، مبلغ ۲۰ هزار لیره انگلیسی به صورت نقدی و ۲۰ هزار لیره سهام شرکت، آن امتیاز ننگین واگذار شد (همان، ۳۳۸). واگذاری ذخایر ارزشمند کشور که بعدها موجب بروز مشکلات بسیاری در تاریخ معاصر شد، در مقابل این مبلغ ناچیز، خود نشان‌دهندهٔ وخامت شدید وضعیت مالی کشور بود.

بنابراین، گرانی گندم و قند و شکر در ابتدای سال ۱۲۸۴، نشان‌دهندهٔ یک بحران اقتصادی ژرف بود که از چند سال پیش، شکل گرفته بود و پیامد آن بحران، یک دسته تحولات سیاسی بود که در نهایت، سبب انقلاب مشروطه شد. اما واکنش حکومت قاجار در مقابل آن تحولات سیاسی، بسیار نابخردانه بود. واکنش عین‌الدوله، صدراعظم، و علاءالدوله، حاکم تهران، به گرانی‌ها این بود که وقتی قیمت قند و شکر در پاییز همان سال، دوباره افزایش یافت، تاجر خوش‌نامی به اسم حاج سید هاشم قندی را در ۲۰ آذر ۱۳۸۴ به فلک بستند. آن‌ها به گونه‌ای بسیار سطحی به مسئله نگاه می‌کردند و می‌خواستند به این نحو، بحران را مهار کنند، ولی از این نکته غافل بودند که این بحران اقتصادی، تنها نشانه‌ای برای آغاز توفان سیاسی انقلاب مشروطه است که در فاصلهٔ چند ماه، تمام کشور را درنوردید.

سومین بحران اقتصادی، در پی جنگ جهانی اول نمودار شد. در سال‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی که مصادف با پایان جنگ بود، اوضاع اقتصادی ایران در اثر جنگ، قحطی و شیوع بیماری‌های مسری و کشنده، بسیار وخیم شد. نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل در ۱۴ آذر ۱۲۹۹ گزارش داد که در اوضاع وخیم سال‌های جنگ جهانی اول، تنها در تهران، ۹۰ هزار نفر، از گرسنگی به دیار باقی شتافتند، زیرا دولت‌های اشغال‌گر روس و انگلیس و یاغیان محلی، راه‌ها را بسته بودند و رسیدن آذوقه به پایتخت ممکن نبود (مکی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۶). تنها پول منظمی که در آن زمان به خزانه مملکت واریز می‌شد، مبلغ ۳۵۰ هزار تومان، وامی بود که دولت انگلیس ماهانه به ایران می‌پرداخت و خود مشخص می‌کرد که برای چه مصارفی هزینه شود و بخش مهمی از آن صرف قزاق می‌شد.

این بحران وخیم اقتصادی نیز پیامدهای سیاسی بزرگی داشت. ابتدا دولت انگلستان تلاش کرد با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹، ایران را به کشوری تحت‌الحمایه تبدیل کند. هنگامی که آن تلاش بر اثر مقاومت نخبگان ایرانی، نتیجه نبخشید، یک تحول بزرگ سیاسی دیگر سر برآورد. یک روزنامه‌نگار به‌نام سید ضیاء‌الدین طباطبایی با همراهی یک افسر نیروی قزاق به‌نام رضاخان، در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتایی را رهبری کردند که نظام سیاسی ایران را در فاصله کوتاهی به‌کلی زیرورو کرد. در این مورد، این دولت انگلستان بود که هوشمندانه، تحولات سیاسی‌ای را که در بستر یک بحران اقتصادی شکل می‌گرفت، در راستای منافع خود مدیریت کرد (سمیعی، ۱۳۹۷: ۳۳۹).

چهارمین تحول بزرگ اقتصادی، بیست سال بعد، در پی جنگ جهانی دوم روی داد. در پی اشغال ایران توسط قوای متفقین، اوضاع اقتصادی به‌خامت گرایید و کمبود ارزاق عمومی و بیماری‌های فراوان، از جمله تیفوس، روزهای سختی را برای مردم ایران به‌ارمغان آورد. مردم پس از ساعت‌ها معطلی در صف‌نویایی‌ها، چیزی به‌نام «نان سیلو» دریافت می‌کردند «که همه‌چیز در آن یافت می‌شد، جز گندم و جو» (عاقلی، ۱۳۷۷: ۱۵). در اثر ازدیاد میزان نقدینگی، قیمت پوند انگلیس از ۸۰ به ۱۳۵ ریال رسید (مکی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۱ و ۲۹۶-۲۹۴). گرسنگی، قحطی، و گرانی ارزاق در زمان اشغال کشور، به‌ویژه از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان سال ۱۳۲۲ باعث ایجاد اعتراض‌های مردمی شد. تنها در این دو سال‌ونیم، شانزده حرکت اعتراض‌آمیز مردمی در شهرهای تهران، کرمانشاه، داراب، رشت،

بروجرد، قزوین، آشتیان، گلپایگان، اراک، ملایر، تبریز، نجف‌آباد، سنندج، و زنجان گزارش شده است (طیرانی، ۱۳۷۲). مهم‌ترین این حرکت‌ها در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در تهران اتفاق افتاد که به «بلوای نان» مشهور شد. در صبح آن روز، تعدادی از دانش‌آموزان و دانشجویان تهرانی، به طرف میدان بهارستان حرکت کردند و با شعار «نان می‌خواهیم!» وارد کاخ بهارستان شدند. رفته‌رفته محوریت شعارهای جمعیت از مسئله نان، به مخالفت با قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر تغییر یافت و با فاصله کوتاهی، دولت قوام‌السلطنه سقوط کرد (عظیمی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

اما پیامدهای سیاسی این بحران اقتصادی، بیش از سقوط دولت قوام بود. این پیامدها با گسترش سریع حزب توده و نفوذ اعضای آن حزب در مجلس و دولت و سپس، ظهور فرقه دموکرات در آذربایجان و کردستان و تجزیه آن دو استان زرخیز کشور شکل گرفت. سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ را باید سال‌های اوج‌گیری بی‌امان حزب توده دانست. در سال ۱۳۲۵، حزب به جایی رسیده بود که می‌توانست ادعا کند که یک نیروی سیاسی مطرح و تأثیرگذار است. از مقام‌های رسمی، هشت نماینده در مجلس و سه وزیر در کابینه (بعدی) قوام‌السلطنه داشت. حزب، مدعی بود که «شمار اعضای اصلی‌اش به ۵۰ هزار نفر و اعضای وابسته به ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود. در بیش از ۷۸ شهر مختلف، یعنی در همه شهرهای دارای جمعیت بیش از ۱۰ هزار نفر، شعبه دایر کرده بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۰۱). جعفر پیشه‌وری با راه‌اندازی فرقه دموکرات در آذربایجان، فرایند تجزیه آن استان را آغاز کرد. فرقه در ۲۱ آبان، کنگره بزرگی در تبریز تشکیل داد و پیشه‌وری در آن کنگره، خودمختاری آذربایجان را اعلام کرد. فرقه دموکرات کردستان نیز چندی پس از فرقه دموکرات آذربایجان، با رهبری قاضی محمد تأسیس شد و در آبان ۱۳۲۴، نخستین کنگره خود را در شهر مهاباد تشکیل داد. البته در نهایت، این توفان سیاسی، با مهارت سیاست‌مداران داخلی و بر اثر تغییر معادلات قدرت در عرصه بین‌المللی، مدیریت شد (شوکت، ۱۳۸۵: ۲۰۸-۲۰۶ و ۲۲۵-۲۱۶ و ۲۵۵-۲۵۴). در این مورد نیز محرومیت نسبی، یک تحول بزرگ سیاسی را رقم زده بود.

پنجمین بحران بزرگ اقتصادی، ده سال بعد، در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و پس از اعمال تحریم‌های انگلستان ضد ایران، شکل گرفت. دولت انگلیس، جلو

صدور نفت ایران را گرفت و درواقع، ایران را تحریم نفتی و حتی محاصره دریایی کرد. آن دولت، اجازه حمل نفت ایران را به کشورهای دیگر نمی‌داد و در یک مورد، یک کشتی نفت‌کش، که نفت ایران را حمل می‌کرد، توقیف کرد و به بندر عدن فرستاد. به این ترتیب، درآمد نفتی ایران تقریباً به طور کامل قطع شد. مصدق توانست مقدار کمی نفت با تخفیف ۵۰ درصد به ایتالیا و ژاپن بفروشد، ولی با توجه به کم بودن میزان نفت فروخته شده و با توجه به تخفیف زیادی که داده شده بود، این کارها مشکلی را حل نمی‌کرد. در چنین شرایطی، مصدق مجبور شد «بودجه بدون نفت» را تدوین کند و به «اقتصاد بدون نفت» بیندیشد، ولی تحقق این آرزو ساده نبود. طبیعتاً او برای گذران امور دولت، مجبور به چاپ اسکناس بیشتر شد و اثر مستقیم این کار، کاهش ارزش ریال بود. «ارزش دلار در بازار سیاه از ۳۱ ریال به ۹۷ ریال و ارزش پوند از ۸۹ ریال به ۲۵۶ ریال افزایش یافت» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۱۹).

این بحران اقتصادی، طی چند ماه به کودتا انجامید. در صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ماشین‌های نظامی درحالی که به نفع شاه شعار می‌دادند، در خیابان‌ها به گردش درآمدند. ساختمان رادیو به تصرف کودتاچیان درآمد و حکم نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی از رادیو قرائت شد. جمعی چاقوکش و اوباش به رهبری شعبان جعفری، معروف به شعبان بی‌مخ، ساختمان‌های دولتی و بانک‌ها و شهرداری را به تصرف خود درآوردند. آن قدر کار کودتا ساده تمام شد که هندرسون، سفیر امریکا، می‌گوید: «نه تنها هواداران مصدق، بلکه هواداران شاه نیز از این پیروزی آسان و سریع شگفت‌زده شدند» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۳۵). البته در پس کودتا، داستان کشورهای خارجی قرار داشت و آن تحول سیاسی نیز مانند بقیه تحولات سیاسی، نتیجه علل و عوامل متعددی بود، اما به هر حال، این بار نیز ایجاد یک بحران اقتصادی در کشور، بحرانی سیاسی را در پی داشت.

ششمین تحول اقتصادی که پیامد سیاسی داشت، انقلاب سفید بود. براساس تحلیلی که امریکایی‌ها در اواخر دهه ۱۳۳۰ ارائه کردند، بیشتر انقلاب‌های بزرگ در جوامع غربی و غیرغربی، انقلاب‌های روستایی بوده‌اند؛ چیزی که در تاریخ فرانسه، روسیه، و چین نیز به خوبی قابل مشاهده بود. بر این اساس، دولت امریکا انجام اصلاحات ارضی و برخی اصلاحات دیگر را به عنوان تمهیدی برای از بین بردن

اصلی‌ترین زمینه بروز یک انقلاب در ایران پیشنهاد کرد (نجاتی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۳۷). دولت امینی که با اشاره امریکایی‌ها برای انجام اصلاحات ارضی به نخست‌وزیری منصوب شده بود، توانست بخشی از برنامه اصلاحات ارضی را اجرا کند. حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی وقت، به‌عنوان مجری اصلاحات ارضی انتخاب شد. ارسنجانی در این راه چنان سرعت و جسارتی به‌خرج داد که نه‌تنها مالکان، بلکه نخست‌وزیر و مخالفان دولت را شگفت‌زده کرد. آنجا بود که شاه تصمیم گرفت، خود پرچمدار این برنامه شود و ضمن تغییر دولت امینی و انتصاب اسداله علم به نخست‌وزیری، اصلاحات ارضی را در قالب انقلاب سفید، مطرح کرد. شش اصل انقلاب سفید، از جمله اصلاح نظام ارباب و رعیتی و سهم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی، در جریان یک همه‌پرسی سراسری که در ۶ بهمن ۱۳۴۱ انجام شد، با اکثریت ۹۹/۹ درصد آرا به‌تصویب رسید (سمیعی، ۱۳۹۷: ۵۲۸). اما انقلاب سفید که یک تحول بزرگ اقتصادی در رابطه مالک و زارع و نیز کارخانه‌داران و کارگران بود، یک پیامد سیاسی بزرگ نیز داشت که اوج آن در تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکل گرفت. در ۱۵ خرداد در قم، تهران، شیراز، اصفهان، و مشهد، تظاهرات گسترده‌ای به‌وقوع پیوست و اگر رژیم، قدری دیر جنبیده بود و دستور کشتار وسیع صادر نشده بود، در همان روز، رژیم شاهنشاهی سقوط می‌کرد (فردوست، ۱۳۸۲: ۵۱۳). افراد زیادی کشته و مجروح شدند که تعداد آن‌ها تا چند هزار نفر برآورد شده است (نجاتی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۶). رژیم شاه توانست این پیامد سیاسی را با سرکوب و کشتار مهار کند. ممکن است گفته شود که قیام ۱۵ خرداد، تنها به‌سبب دستگیری امام خمینی رخ داد و ارتباطی با تحولات اقتصادی نداشت، ولی باید توجه داشت که علت اصلی مخالفت امام خمینی با رژیم شاه که در پی آن دستگیر شد، تصویب لوایح شش‌گانه انقلاب سفید بود. این مخالفت، در اعلامیه‌ای که در روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ صادر شد، با اعلام غیرقانونی بودن همه‌پرسی، اوج گرفت. آنجا امام به آثار ناخوشایند اقتصادی این لوایح اشاره کرده بود: «بازار ایران به‌کلی از دست می‌رود و بازرگانان و کشاورزان به خاک سیاه می‌نشینند» (خمینی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۱۳۷).

سرکوب قیام ۱۵ خرداد و بسته شدن فضای سیاسی کشور، به‌معنای این بود که

انجام هیچ‌گونه اصلاحاتی از راه‌های مسالمت‌آمیز، شدنی نیست. مهدی بازرگان در سال ۱۳۴۳ در جریان دفاعیات خود در دادگاه نظامی، نکته‌ای را گوشزد کرد که آن سال را به نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران تبدیل می‌کرد. او خطاب به رئیس دادگاه نظامی فرمایشی گفت: «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاتری‌های بگویند...» (نجاتی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۷۳). این هشدار بازرگان، به این معنی بود که رژیم شاه پس از آن مقطع، باید به فکر رویارویی با مبارزات مسلحانه و نیز یک انقلاب همه‌جانبه باشد و دیگر دوران مبارزات اصلاح‌گرایانه در چارچوب نظام موجود، به پایان رسیده است.

هفتمین تحول اقتصادی، از نوع دیگری بود. پیش از این گفتیم که رونق چشمگیر اقتصادی نیز می‌تواند به تحولات سیاسی منجر شود. در جنگی که بین اسرائیل و مصر در اکتبر ۱۹۷۳ (مهر ۱۳۵۲) درگرفت و به جنگ «یوم کیپور» یا «جنگ رمضان» معروف شد، اسرائیل توانست با تجهیزات و مشاوره‌های نظامی که از امریکا، هلند و دانمارک دریافت کرده بود، بر ارتش مصر غلبه کند. جهان عرب که در آن تاریخ، یک‌صدای مخالف اسرائیل بود، تصمیم به اعمال تحریم نفتی ضد کشورهای یاری‌کننده اسرائیل گرفت؛ در نتیجه، در آن سال، قیمت نفت، چهاربرابر شد؛ یعنی از محدوده ۳ دلار که بیش از ۲۰ سال روی آن باقی مانده بود، پا به محدوده ۱۲ دلار برای هر بشکه گذاشت. تحریم نفتی اعراب، اگرچه چند ماه بعد پایان پذیرفت، ولی قیمت نفت هرگز به سطح پیشین خود بازنگشت. در واقع، افزایش قیمت نفت، ریشه‌های عمیق‌تری از تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ داشت. در طول دو دهه پیش از آن، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، جهان شاهد رشد اقتصادی سریع، چه در کشورهای کمونیست و چه در غرب بود و نیاز به انرژی به‌گونه‌ای فزاینده بالا رفته بود. تا آن زمان، بازار نفت می‌توانست آن نیاز فزاینده را پاسخ دهد، ولی میزان عرضه و تقاضا در حال از دست دادن توازن خود بود. در واقع، زمینه افزایش قیمت وجود داشت و تحریم نفتی، جرقه‌ای بود که باعث شد، افزایش قیمت نفت به‌فعلیت برسد. به‌هرحال، در دهه ۱۳۵۰، بالا رفتن قیمت نفت، ناگهان ایران را به یک کشور ثروتمند تبدیل کرد و تولید ناخالص داخلی ایران از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ بیش از ۴/۵ برابر شد (سمیعی، ۱۳۹۷: ۵۲۵).

اگرچه در آن موقع، افزایش قیمت نفت به‌کام محمدرضاشاه شیرین آمد، اما در واقع،

پیامدهای سیاسی آن برای وی بسیار تلخ بود. در سال ۱۳۵۳ در کنفرانسی که در گاجره تشکیل شده بود، هنگامی که شاه حرف‌های چند اقتصاددان را شنید که توصیه می‌کردند دولت نباید همه درآمدهای نفتی را هزینه کند، خشمگین شد و به‌صراحت گفت، دولت باید «آهنگ متوسط رشد» را یکسره از سر بیرون کند و به رشد سریع اقتصادی بیندیشد. اگرچه برای کارشناسان اقتصادی حاضر در جلسه کاملاً روشن بود که این سیاست، موجب ایجاد تورم مضاعف خواهد شد، ولی کسی جرئت اظهارنظر در برابر خشم شاه را نداشت (میلانی، ۱۳۸۰: ۳۵۳). اما اصولاً فارغ از مشکل تورم، ساختارهای اداری کشور، آماده پذیرش این میزان واردات بی‌رویه نبود. هنوز مقررات گمرکی پیشین حکمفرما بود و ترخیص هر کالایی نیاز به بیست امضا داشت (شوکران، ۱۳۷۰: ۲۳۰). نتیجه این می‌شد که ۸۰۰ کشتی، ۶ ماه در نوبت تخلیه در بندرعباس بودند و فارغ از هزینه سرسام‌آور توقف کشتی‌ها، اجناس بسیاری فاسد شده بود (فردوست، ۱۳۸۲: ۲۷۵). هزینه جریمه توقف زیاد کشتی‌ها، بالغ بر یک میلیارد دلار برآورد شده است (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۱۱۷)، ولی توسعه بی‌قواره، یعنی توسعه مصرف، بدون در نظر گرفتن توسعه زیرساخت‌ها، مشکلات جانبی دیگری نیز در پی داشت. در سال ۱۳۵۶، آثار ناخوشایند تزریق بی‌رویه پول نفت در اقتصاد ایران، خود را یکی پس از دیگری نشان می‌داد و قطع برق پی‌درپی که در تابستان به سه ساعت در روز می‌رسید و ترافیک فزاینده در شهرهای بزرگ، به‌ویژه تهران، زندگی روزمره مردم را فلج کرده بود. از همه مهم‌تر — که به نظریه محرومیت نسبی ارتباط پیدا می‌کند — افزایش نابرابری درآمدی و کاهش عدالت اجتماعی بود؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۳۵۴، شاهد افزایش قابل توجه ضریب جینی و نیز نسبت درآمد ثروتمندترین به فقیرترین دهک در ایران هستیم (اصفهانی و پسران، ۲۰۰۹). همه این عوامل اقتصادی بودند که زمینه را برای انقلاب اسلامی ایران در قالب یک تحول عمیق و بی‌سابقه سیاسی فراهم کردند.

هشتمین تحول مهم اقتصادی، در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران رخ نمود. هفت سال پس از آغاز جنگ تحمیلی، در سال ۱۳۶۶، در پی بروز مشکلاتی که برای صادرات نفت پیش آمد و با توجه به کاهش جدی قیمت نفت

در بازار جهانی که نسبت به سال پیش، تقریباً نصف شده بود—کشور شاهد کاهش ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود بود. هزینه‌های سرسام‌آور جنگ و توقف چرخه تولید به دلیل بمباران، موشک‌باران، و حتی استفاده از سلاح‌های شیمیایی توسط ارتش عراق، فشار غیرقابل‌تحملی را بر دولت انقلابی وارد می‌کرد و وضعیت اقتصادی را به گونه‌ای محسوس، بحرانی کرده بود. جیره‌بندی مواد غذایی و اقتصاد کوپنی، نمودی از این وضعیت وخیم بود. تمام این موارد را باید با شاخص‌های منفی اقتصادی در زمینه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و مهاجرت بسیاری از نخبگان و فعالان اقتصادی در سال‌های پس از انقلاب، به‌ویژه در زمان جنگ، در کنار هم قرار دهیم تا از عمق بحران اقتصادی در آن زمان آگاه شویم.

با فاصله چند ماه، در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، دولت ایران، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را پذیرفت. آن قطعنامه در ۲۹ تیر ۱۳۶۶ تصویب شده بود، ولی ایران از پذیرفتن آن امتناع می‌کرد، اما شرایط جنگی، دیگر قابل‌استمرار نبود و امام خمینی با تشبیه تصمیم خود به نوشیدن «جام زهر»، بالاخره به مفاد قطعنامه رضایت داد. پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، یک تغییر پارادایم بزرگ در وضعیت سیاسی کشور بود. این تحول عمده سیاسی نیز مانند تحولات دیگری که پیش از این مطرح کردیم، علل و عوامل فراوانی داشت، اما به نظر می‌رسد، پدید آمدن این تحول عظیم سیاسی، در پی آن تحول بزرگ اقتصادی، تصادفی نبود و تابع همان قاعده استقرائی است که درصدد نشان دادن آن هستیم.

نهمین تحول بزرگ اقتصادی در تاریخ معاصر ایران نیز از جنس رونق چشمگیر اقتصادی بود. هنگامی که در خرداد ۱۳۸۷، میانگین ماهانه قیمت نفت، رکورد جدیدی را ثبت کرد و تا بشکه‌ای ۱۳۹ دلار افزایش یافت و البته در مقطعی، قیمت روزانه حتی از مرز ۱۵۰ دلار نیز عبور کرد، پول زیادی به خزانه کشور سرازیر شد. دولت هشتم که براساس سیاست‌های عوام‌گرایانه خود، بیشتر به فکر راضی نگه داشتن توده‌ها بود و چندان دغدغه مصالح بلندمدت را نداشت، سیاستی مشابه سیاست شاه در دهه ۱۳۵۰ را درپیش گرفت و بدون ملاحظات اقتصادی و سیاسی، درآمد سرشار نفت را وارد چرخه اقتصادی کرد. پژوهشگران با بررسی شاخص‌های اقتصادی، نشان داده‌اند که هرگاه درآمد دولت ایران از فروش نفت و

گاز افزایش پیدا کند، باید انتظار بروز و ظهور نابرابری‌های درآمدی بیشتری را در جامعه داشت. علت افزایش نابرابری را می‌توان در عواملی همچون: رشد اعتباری بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری در ساخت‌وساز، و رشد واردات، جست‌وجو کرد (فرزانگان و کرایگر^۱، ۲۰۱۹). این نابرابری‌ها که بخش کوچکی را بسیار ثروتمند می‌کند و فاصله بزرگی میان آنان و بقیه مردم ایجاد می‌کند، زمینه‌ساز بروز و ظهور محرومیت نسبی می‌شوند که می‌تواند تحولات سیاسی‌ای را در پی داشته باشد.

تنها با فاصله یک سال، کشور در جریان دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری، دچار یک بحران سیاسی بزرگ شد. در پی اختلافی که در اعلام نتایج انتخابات، میان دو کاندیدای منصوب به اصلاح‌طلبان، میرحسین موسوی و مهدی کروبی از یک سو و رئیس‌جمهور وقت، محمود احمدی‌نژاد، از سوی دیگر، پیش آمده بود، شهر تهران شاهد تظاهرات میلیونی شد و آشوب و درگیری تا چند ماه در شهرهای بزرگ جریان داشت. در نهایت، در پی تظاهراتی که در نهم دی‌ماه همان سال، در قالب یک حرکت متقابل توده‌ها (سمعی، ۱۳۹۸)، در تأیید نتیجه انتخابات شکل گرفت، دولت توانست وضعیت سیاسی را تثبیت کند.

دهمین بحران اقتصادی، در پی اعمال تحریم‌های اقتصادی شورای امنیت سازمان ملل، به دلیل غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران در سال ۱۳۹۱ شکل گرفت. در پی این تحریم‌ها، میزان صادرات نفت ایران کاهش یافت و ارتباط بین‌المللی بانکی ایران فلج شد؛ در نتیجه، قیمت دلار آمریکا در بازار آزاد، تا بیش از سه برابر افزایش یافت و نرخ تورم، به شدت رشد کرد. البته اقتصاددانان در مورد اینکه علت اصلی این بحران اقتصادی، تحریم‌های اعمال‌شده بوده است یا رشد لگام‌گسیخته نقدینگی، اختلاف نظر دارند، ولی به هر حال، این بحران اقتصادی با ابعاد گسترده شکل گرفت و بار دیگر، حس محرومیت نسبی را ایجاد کرد.

اما پیامد سیاسی این بحران اقتصادی، به بهترین نحو، در یازدهمین انتخابات ریاست‌جمهوری مهار شد. این بار کشور توانست با یک انتخابات که در خرداد ۱۳۹۲ برگزار شد، از ایجاد یک تحول سیاسی خشونت‌بار جلوگیری کند. حسن روحانی که

توسط جناح مقابل محمود احمدی نژاد حمایت می‌شد، با احراز بیش از نیمی از آرا در دور نخست، به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. پس از پیروزی حسن روحانی، مردم برای هفته‌ها در خیابان‌ها به جشن و سرور پرداختند و به‌این ترتیب، انرژی زیادی آزاد شد که اگر در قالب انتخابات مهار نشده بود، می‌توانست در لباس خشونت و شورش خودنمایی کند. به‌این ترتیب، ابزار دموکراتیک توانست به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز، یک تحول سیاسی مورد درخواست مردم را در درون چارچوب حاکمیت شکل دهد.

جدول شماره (۱). تحولات مهم اقتصادی سده گذشته و پیامدهای آن

ردیف	سال شمسی	تحول اقتصادی	نوع تحول اقتصادی	فاصله تقریبی تا اوج تحول سیاسی	تحول سیاسی	نوع تحول سیاسی
۱	شهریور ۱۲۷۰	اعطای امتیاز انحصاری تجارت تنباکو به کمپانی رژی	امتیاز انحصاری	۴ ماه	لغو امتیاز	تحمیل نظر مردم به شاه مستبد
۲	فروردین ۱۲۸۴	بحران مالیه بر اثر استقراض بی‌رویه خارجی، تورم و بروز مشکلات در واردات کالاهای اساسی	بحران	یک سال و ۵ ماه	انقلاب مشروطه	انقلاب
۳	آبان ۱۲۹۷	مشکلات اقتصادی در نتیجه جنگ جهانی اول، قحطی، و مرگ‌ومیر گسترده بر اثر شیوع بیماری‌ها	بحران	دو سال و ۳ ماه	کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹	کودتا
۴	آذر ۱۳۲۱	کمبود نان، بیماری، قحطی، تورم، گرانی ارزهای خارجی	بحران	دو سال و ۱۱ ماه	قدرت گرفتن حزب توده، ظهور فرقه دموکرات و اعلام استقلال دو استان	نفوذ چپ‌گرایان و تجزیه
۵	دی ۱۳۳۱	تحریم نفتی ایران، ۳ برابر شدن قیمت ارزهای خارجی	بحران	۸ ماه	کودتای ۲۸ مرداد ۳۲	کودتا
۶	بهمن ۱۳۴۱	تصویب اصلاح نظام ارباب و رعیتی در فرآیند ۶ بهمن	تغییر نظام مالکیت	۴ ماه	قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲	نارآرامی‌های گسترده
۷	فروردین ۱۳۵۳	گران شدن چهاربرابری قیمت نفت و شروع تزریق آن به اقتصاد ایران	رونق	چهار سال و ۱۱ ماه	پیروزی انقلاب اسلامی ایران	انقلاب
۸	فروردین ۱۳۶۶	کاهش قیمت نفت، محدودیت صادرات نفت، افزایش هزینه‌های جنگ	بحران	یک سال و ۵ ماه	پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط امام خمینی	پایان جنگ
۹	خرداد ۱۳۸۷	افزایش شدید قیمت نفت و تزریق آن به اقتصاد ایران با سیاست‌های عوام‌گرایانه	رونق	یک سال	نارآرامی‌های پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸	نارآرامی‌های گسترده
۱۰	مهر ۱۳۹۱	اعمال تحریم‌های هسته‌ای شورای امنیت، افزایش ۳ برابری قیمت ارز	بحران	نه ماه	شکست اصول‌گرایان و انتخاب شدن حسن روحانی به ریاست‌جمهوری	تحول سیاسی با انتخابات

در مجموع، همان‌گونه که در جدول بالا مشاهده می‌شود، می‌توان از مطالعه تحولات اقتصادی در تاریخ معاصر نتیجه گرفت که هر تحول مهم اقتصادی‌ای در ایران، با فاصله کمی، به یک تحول بزرگ سیاسی خواهد انجامید. در اینجا ابتدا به تحلیل یافته‌های مطالعات تاریخی بالا می‌پردازیم و سپس، در بخش نتیجه‌گیری به نتایجی خواهیم پرداخت که این مطالعه در اختیار قرار می‌دهد و براساس آن می‌توانیم پیامدهای بحران اقتصادی‌ای را که از سال ۱۳۹۷ شروع شده است، مدیریت کنیم.

۳. تحلیل یافته‌ها

مطالعه استقرایی تاریخ معاصر نشان می‌دهد که همه تحولات اقتصادی مهم، یک تحول سیاسی را در پی داشته‌اند. البته این رابطه، یک‌سویه است و عکس این قضیه صادق نیست؛ یعنی تحولات مهم سیاسی‌ای وجود داشته‌اند که بر اثر تحول اقتصادی شکل نگرفته بودند، از جمله، خلع احمدشاه قاجار از سلطنت توسط رضاخان، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، بحران‌های سیاسی در کردستان و ترکمن صحرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و درنهایت، پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶. البته از نگاه مارکسیستی، همه این تحولات را نیز می‌توان به‌نحوی با شرایط اقتصادی پیوند داد، اما ما در تحلیل‌های خود از این نگاه افراطی پیروی نمی‌کنیم. به‌رحال، نظریه اصلی این مقاله با این استقرا تأیید می‌شود و نمی‌توان تحول اقتصادی مهمی را یافت که محرومیت نسبی را به‌گونه‌ای گسترده ایجاد کرده باشد، ولی به یک تحول سیاسی منجر نشده باشد.

تحولات اقتصادی یادشده، جز دو مورد که بر اثر افزایش فوق‌العاده درآمد نفت اتفاق افتاده و از نوع رونق چشمگیر بودند، در بقیه هشت مورد، از جنس بحران بودند. البته از این هشت مورد، یک مورد به‌دلیل اعطای امتیاز اقتصادی به یک شرکت خارجی و یک مورد دیگر به‌سبب تغییر رژیم مالکیت اتفاق افتاد که در این دو مورد، به‌موجب تحولات حقوقی، تنها بیم بحران اقتصادی می‌رفت و هنوز بحران، فعلیت پیدا نکرده بود، ولی در همه موارد، احساس محرومیت نسبی، نسبت به دیگرانی که بیشتر بهره‌مند شده بودند یا نسبت به وضعیت بهتر خود مردم در زمان گذشته، ایجاد شده بود.

کمترین فاصله تحول اقتصادی با سیاسی، به فاصله ۴ ماه به اعطای امتیاز توتون و تنباکو و انقلاب سفید تعلق دارد که هر دو از جنس تغییر رژیم حقوقی بودند و هنوز بحرانی در آن‌ها فعلیت پیدا نکرده بود. شاید در این دو مورد، به دلیل اینکه دولت به طور مستقیم مسئول این تغییر بوده است، مردم و جناح‌های مخالف، به سرعت واکنش نشان دادند، ولی در مواردی که بحران به فعلیت درآمده بود یا رونق چشمگیری اتفاق افتاده بود، و عوامل فراوان دیگری جز دولت در شکل‌گیری تحولات اقتصادی دخیل بودند، ظهور و بروز واکنش مردم، نیاز به زمان بیشتری داشته است. به هر حال، بیشترین فاصله میان تحول اقتصادی و سیاسی، با ۴ سال و ۱۱ ماه، متعلق به انقلاب اسلامی ایران است. به نظر می‌رسد، این فاصله طولانی به این سبب بود که قیمت نفت از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، روند افزایشی خود را حفظ کرد و افزایش درآمد دولت، این امکان را به دولت می‌داد که بتواند با اتکا به درآمد بیشتر، بر مشکلات اقتصادی، اگرچه به گونه‌ای مقطعی، سرپوش بگذارد. مردم هنوز امید داشتند که شرایط، بهبود یابد و احساس محرومیت نسبی برای آنان حتمیت پیدا نکرده بود. در واقع، بحران واقعی و بازگشت‌ناپذیر، در سال ۱۳۵۶ شروع شد که افزایش درآمدهای نفتی متوقف شد. دقیقاً در همان زمان، تحولات سیاسی، در قالب ناآرامی‌های گسترده، شروع شد و در بهمن ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب به اوج خود رسید. باری، میانگین زمان میان بحران اقتصادی و سیاسی در همه ده مورد، حدود یک‌سال و ۷ ماه است.

چنان‌که داده‌های جدول شماره (۱) نشان می‌دهد، تحولات سیاسی اتفاق افتاده بسیار متنوع بوده‌اند. دو مورد انقلاب، دو مورد کودتا، دو مورد ناآرامی‌های عمومی، یک مورد لغو امتیاز، یک مورد تجزیه دو استان، یک مورد پایان جنگ، و در نهایت آخرین تحول، پیروزی کاندیدای رقیب در انتخابات بود. در این میان، کم‌هزینه‌ترین و سالم‌ترین تحول سیاسی، همان آخرین تحول بود که با استفاده از ابزار دموکراتیک شکل گرفت و پتانسیل انجام شورش و خشونت را در قالب یک جابه‌جایی مسالمت‌آمیز قدرت مدیریت کرد. به هر حال، تنوع تحولات سیاسی، به خودی خود، نشانگر دخالت متغیرهای غیراقتصادی در شکل‌گیری تحولات سیاسی است. در واقع، اینکه از محرومیت نسبی ایجادشده در پی یک تحول اقتصادی، چگونه بهره‌برداری سیاسی شود و کدام نیروهای سیاسی هژمونیک شوند و جهت تحولات

سیاسی به کدام سو باشد، نه در اثر متغیرهای اقتصادی، بلکه براساس متغیرهای دیگر مرتبط با توزیع قدرت شکل می‌گیرد.

البته جهت تغییر و تحولات سیاسی، با ارزیابی جامعه از علت بروز بحران اقتصادی، بی‌ارتباط نیست؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که در داستان امتیاز تنباکو، تحول سیاسی در کوتاه‌مدت به الغای امتیاز و در درازمدت به انقلاب مشروطه انجامید، با برآورد عمومی از اینکه عامل اصلی اعطای چنان امتیازهایی استبداد مطلق حاکمان بوده است، بی‌ارتباط نبود. یا زمانی که در مورد کودتای ۳ اسفند، رضاخان توانست با تقویت قوای نظامی، امنیت فراگیر را تضمین کند، بدون ارتباط با وضعیت بحرانی کشور پس از جنگ جهانی اول و ناامنی گسترده و ناتوانی سیاست‌مداران در دوران پیش از کودتا نبوده است. به‌هرحال، تفسیر علل مشکلات اقتصادی، خود در عوامل دیگر ایدئولوژیک ریشه دارد که در فضای فرهنگی و اجتماعی دوران مورد بحث، شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در سال ۱۳۹۷، کشور دچار یازدهمین تحول مهم اقتصادی در تاریخ معاصر شد و در بحرانی کم‌نظیر، تنها ظرف شش ماه، نرخ دلار آمریکا در بازار آزاد تا بیش از چهار برابر افزایش یافت. بنا بر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که این تحول بزرگ اقتصادی در ماه‌های آینده یک تحول سیاسی را در پی خواهد داشت، اما تحول سیاسی، لزوماً به‌معنای فروپاشی، تجزیه، یا تسلیم کشور نیست و به‌شرط اینکه به‌گونه‌ای هوشمندانه مدیریت شود، مهارشدنی است. هنگامی که در سال ۱۳۹۱، کشور با بحران اقتصادی مشابهی روبه‌رو شد و آن بحران می‌توانست به یک بحران سیاسی بینجامد، چرخش چرخ دموکراسی و برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخاب شدن یک رئیس‌جمهور جدید با رویکردی متفاوت، توانست تحول سیاسی گریزناپذیر را مدیریت، و از آن به‌نفع کشور بهره‌برداری کند. بزرگ‌ترین مزیت دموکراسی، همین توان مهار تحولات سیاسی به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز است.

اگر به‌گونه‌ای هوشمندانه از شرایط بحرانی استفاده شود، بحران می‌تواند به فرصت تبدیل شود. از یک جهت، بحران‌ها نعمت هستند، زیرا تنها در زمان بحران

است که می‌توان اصلاحات اساسی را انجام داد. البته مبنای آن اصلاحات براساس افکار و راه‌حل‌هایی شکل می‌گیرد که در جامعه بحران‌دیده وجود داشته باشد و تولید این افکار و راه‌حل‌ها، وظیفهٔ نخبگان است. آنان باید همواره افکار و تحلیل‌های خود را پراکنده کنند تا هنگام پدید آمدن وضعیت بحرانی، راه‌حل‌ها در اختیار رهبران سیاسی باشد و اصلاحات مطلوب در جامعه اعمال شود؛ بنابراین، نخستین گام برای مهار بحران این است که فضای گفت‌وگوی سالم در کشور شکل بگیرد و نخبگان بتوانند بدون هراس از برچسب‌ها، راه‌حل‌های خود را در اختیار افکار عمومی قرار دهند.

گام بعدی این است که فضای رقابت سیاسی سالم در کشور شکل بگیرد، چرخ دموکراسی بگردد، و در طول انتخابات مجلس شورای اسلامی و سپس ریاست‌جمهوری، تحولات سیاسی به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز به‌سرانجام برسد. تنها تحولات دموکراتیک است که می‌تواند انرژی انباشته‌شده برای تغییر وضع موجود را که بر اثر محرومیت نسبی ایجاد شده است، آزاد کند و از بروز خشونت و آشوب و بلوای عمومی جلوگیری کند. باید به گفتمان‌های رقیب در عرصهٔ سیاسی اجازهٔ ابراز اندام داد تا مردم، امکان ایجاد تحول در کشور را احساس کنند و به آن امیدوار باشند. تنها در این صورت است که مشارکت عمومی با استفاده از ابزار دموکراتیک در حد بالایی شکل می‌گیرد. در غیر این صورت، ممکن است تحولات سیاسی در جهتی مغایر با مصالح ملی رخ دهد که بی‌تردید، خشونت‌بار، خسارت‌بار، و جبران‌ناپذیر خواهد بود.*

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۳)، *کودتا: کودتای ۱۳۳۲*، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و ایالات متحده در عصر جدید، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نگاه.
- آدمیت، فریدون (۲۵۳۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران*، تهران: پیام.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: وزیر انطباعات در اواخر دوره ناصری مربوط به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری*، با مقدمه و فهرس از ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- پایا، علی (۱۳۸۲)، «ابهام‌زدایی از منطق موقعیت»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۱.
- _____ (۱۳۸۵)، «ابهام‌زدایی از منطق موقعیت (بخش دوم)»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۸.
- سام‌دلیری، کاظم (۱۳۸۲)، «سنجش محرومیت نسبی در نظریه تد رابرت گر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۶، شماره ۴.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۷)، *نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟*، تهران: نی، (۱۳۹۷).
- _____ (۱۳۹۸)، «نقش سیاسی توده‌ها در ایران معاصر: بازخوانی و تحلیل تأثیر توده‌ها در تحولات سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۹، شماره ۲.
- شریف‌امامی، جعفر (۱۳۸۰)، *خاطرات جعفر شریف‌امامی*، ویراسته حبیب لاجوردی، پروژه تاریخ شفاهی ایران، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، تهران: سخن.
- شوکت، حمید (۱۳۸۵)، *در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه*، تهران: اختران.
- شوکران، ویلیام (۱۳۷۰)، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران: البرز.
- طیرانی، بهروز (۱۳۷۲)، «جنگ جهانی دوم، قحطی و واکنش‌های مردمی در قبال آن ۱۳۲۴-۱۳۲۰»، *گنجینه اسناد*، شماره ۹.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۷)، *رضاشاه و قشون متحدالشکل (۱۳۲۰-۱۳۰۰)*، تهران: نامک.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۷)، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: آسیم.
- فردوست، حسین (۱۳۸۲)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: اطلاعات.

کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱)، روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴: پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

گر، تد رابرت (۱۳۹۶)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مکی، حسین (۱۳۷۴)، تاریخ بیست‌ساله ایران: کودتای ۱۲۹۹، تهران: انتشارات علمی.

ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۶۱)، شرح حال عباس میرزا ملک‌آراء، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.

موحد، محمدعلی (۱۳۷۸)، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران: کارنامه.

میلائی، عباس (۱۳۸۰)، معمای هویدا، تهران: اختران.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن‌علی (۱۳۸۹)، تاریخ بیداری ایرانیان، دو جلد، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: نشر پیکان.

نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۹)، تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب، تهران: رسا.

Burgoon, Brayan (2018), "Positional Deprivation and the Economic Roots of Radical Right and Radical Left Voting", Presented at Duke University Workshop on *Radicalism and Realignment*.

Esfahani, Hadi Salehi and M. Hashem Pesaran (2009), "The Iranian Economy in the Twentieth Century: A Global Perspective", *Iranian Studies*, Vol. 42, issue 2.

Farzanegan, Mohammad Reza and Tim Krieger (2019), "Oil Booms and Inequality in Iran", *Review of Development Economics*, Vol. 23, issue 2.

Grasso, Maria T. et al (2019), "Relative Deprivation and Inequalities in Social and Political Activism", *Acta Polit*, Vol. 54.

Gurr, Ted Robert (1970), *Why Men Rebel*, Princeton: Princeton University Press.

Peoples, Clayton D., (2019), "Classical and Contemporary Conventional Theories of Social Movements", in: Berch Berberoglu (Editor), *The Palgrave Handbook of Social Movements, Revolution, and Social Transformation*, Cham: Palgrave Macmillan.

Popper, Karl (1953), "The Problem of Induction", available at: <http://srbiau.ac.ir/Files/Popper, The Problem of Induction.pdf>.

Mudde, Cas and Cristóbal Rovira Kaltwasser (2018), "Studying Populism in Comparative Perspective: Reflections on the Contemporary and Future Research Agenda", *Comparative Political Studies*, Vol. 51(13).

Olson, James M. and Neal J. Roesse (2002), "Relative Deprivation and Counterfactual Thinking", in: Iain Walker and Heather J. Smith (editors),

Relative Deprivation: Specification, Development, and Integration, Cambridge: Cambridge University Press.

Urbanska, K. and Guimond, S., (2018), "Swaying to the Extreme: Group Relative Deprivation Predicts Voting for an Extreme Right Party in the French Presidential Election", *International Review of Social Psychology*, Vol. 31(1): 26.

Walker, Iain and Heather J. Smith (2002), "Fifty Years of Relative Deprivation Research", in: Iain Walker and Heather J. Smith (editors), *Relative Deprivation: Specification, Development, and Integration*, Cambridge: Cambridge University Press.